

نمایشنامه‌ی عروسی

یاران ناپیدا

از مجموعه نمایشنامه‌های دانش‌آموزی (۱۸)

ویژه گروه سنی (۵)

میترا کریم خانی



کریم‌خانی، میترا

نمایشنامه‌ی عروسکی یاران ناپیدا: از مجموعه نمایشنامه‌های دانش‌آموزی
ویژه گروه سنی (ه) / نویسنده میترا کریم‌خانی. -- تهران: وزارت آموزش و
پرورش، مؤسسه فرهنگی منادی تربیت، ۱۳۸۲.

۳۲ ص. -- (... مجموعه‌ی نمایشنامه‌های عروسکی: [ج] ۱۸)
عنوان دیگر: یاران ناپیدا.

۱. نمایشنامه عروسکی فارسی -- قرن ۱۴.

الف. ایران. وزارت آموزش و پرورش. مؤسسه فرهنگی منادی تربیت. ب. عنوان.
ج. عنوان: یاران ناپیدا. د. فروست.

۸۴۲/۶۲

ج. ۱۸

PN ۱۹۸۱/۲م

م ۸۲ - ۲۷۰۳۵

کتابخانه ملی ایران

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیفا (فهرست‌نویسی پیش از انتشار).

شماره ثبت: ۷۴۵۷۸۷



یاران ناپیدا

از مجموعه‌ی نمایشنامه‌های عروسکی (۱۸)

نوشته‌ی: میترا کریم‌خانی

ویراستار: مرگان بنی‌هاشمی

ناشر: مؤسسه فرهنگی منادی تربیت

چاپ اول: پاییز ۱۳۸۲

شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه

حروفچینی و صفحه‌آرایی: واحد آماده‌سازی و چاپ مؤسسه فرهنگی منادی تربیت

لیتوگرافی: اسپادانا

چاپ و صحافی: گل‌بان

قیمت: ۲۰۰۰ ریال

ISBN 964-348-335-5

شابک ۵ - ۳۳۵ - ۳۴۸ - ۹۶۴

ISBN SET 964-348-317-7

شابک دوره ۷ - ۲۱۷ - ۳۴۸ - ۹۶۴

• مؤسسه فرهنگی منادی تربیت صرفاً ارائه «خدمات چاپ» اثر فوق را به عهده داشته است.

تهران، خیابان نجات‌اللهی، بعد از چهارراه سمیه، کوچه بیمه، شماره ۵۰

تلفن: ۸۸۰۹۷۸۷ (ده خط) نمابر: ۸۸۹۴۳۹۰

مقدمه

«فرستاده‌ی تو، ترجمان عقل و خرد توست و نوشته‌ات
رساترین چیزی است که از جانب تو سخن می‌گوید.»

(علی علیه السلام - نهج البلاغه - فیض الاسلام حکمت - ص ۲۹۳)

قلمی که متکی به حق و عدل باشد، و جوهرش آزادی خواهی و
باطل ستیزی، می‌تواند قوی‌تر از هر سلاحی باشد؛ و آن هنگام که
در دست انسان‌های پاک و نواندیش به تصویری دیدنی بر روی
صحنه تأثر تبدیل شود، راه رسوخ بر قلب‌های مشتاق پرطپش را
پیدا می‌کند.

فرصت مغتنمی دست داده است تا برای اولین بار یک
مجموعه نمایشنامه در ۲۰ عنوان را برای گروه سنی «ه» (مقطع
متوسطه) به چاپ و عرضه برسانیم. بی‌شک این شیوه نمایشی اگر

با دقت و ظرافت خاص خودش مورد توجه قرار گیرد، پاسخگوی بسیاری از خواسته‌ها و تمناهای دوران نوجوانی خواهد بود.

تمام تلاش نویسندگان بر این بوده است تا حتی الامکان به موضوعاتی بپردازند تا به گونه‌ای مطلوب، مؤثر بر احوال دانش‌آموزان باشد و به تقویت این هنر نیمه فراموش شده در مدارس بیانجامد.

امید آن داریم تا این مجموعه مورد توجه و علاقه همه‌ی هنرمندان و هنردوستان نوجوان عزیز کشورمان قرار گیرد.

دفتر برنامه‌ریزی امور فرهنگی و مشاوره
کارشناسی هنرهای نمایشی

پیش‌گفتار

جمع‌آوری و تدوین نمایشنامه‌های این مجموعه، با هدف آشنا ساختن جوانان و نوجوانان علاقمند به هنر نمایش، با نمایش عروسکی، انجام گرفته است. متأسفانه نمایش عروسکی به عنوان نمایشی سرگرم‌کننده و بزه‌ی خردسالان، در اذهان مردم جای گرفته است. ما با ارایه متون نمایشی که قابلیت اجرای عروسکی دارند، قصد داریم تا با نگاهی دیگر به این هنر، کاربرد حقیقی آن را در جمع دانش‌آموزان مقطع متوسطه نشان دهیم.

توصیف کیفیت نمایش عروسکی در این اندک نمی‌گنجد. اما پنج تعریف، ضروری به نظر می‌رسد:

۱- عروسک: «عروسک پیکره‌ای بی‌جان است که ساخته می‌شود تا با کوشش انسان در مقابل تماشاگر به حرکت درآید. این کار

زمانی اتفاق می افتد که شخصی، تصویری از فرد یا جهان را بر آئینه کج و معوج تخیلات خود می بیند و به آن، شکل، صدا و حرکت می دهد. اولین نیاز یک عروسک آن است که به هر حال حرکت کند. برای خلق یک سرگرمی خوب، همیشه نیازی به پیکره ای زیبا نیست. «یک بازی دهنده ی ماهر می تواند دستمالی را بردارد و به آن زندگی بخشد.»^۱

اشیاء دورریختنی خانه ی شما، مثل قوطی های کنسرو و نخ های جعبه شیرینی، مداد شکسته و... می توانند، تنها یا با هم، عروسک و یا عروسک هایی بسازند که در دستان شما ماهرانه حرکت کرده و جان بگیرند. نام او را شما انتخاب می کنید و برایش صدایی شیرین پیدا می کنید. این عروسک از ذهن شما بیرون آمده... نمی خواهید امتحان کنید؟! دست شما می تواند یک عروسک باشد.

۲ - نمایش عروسکی: زمانی خلق می شود که عروسک ها به عنوان تیپ یا شخصیت هایی که شما خلق کرده اید (از اشیاء ساده یا برش و فرم دادن به مواد...) رو در روی یکدیگر قرار بگیرند و قصه ای را برای تماشاگر شما به نمایش بگذارند. با توجه به نوع نمایش و عروسک، شما به عنوان بازی دهنده، در صحنه موقعیت های متفاوتی پیدا می کنید. یا مخفی می شوید در پشت دیواره ای به نام پاراوان و یا لباس سیاه می پوشید و رو بند سیاه بر چهره می زنید و یا هیچ کدام؛ شما بازیگر می شوید و همراه او در صحنه بازی می کنید. کدام را می پسندید؟! امتحان کنید.

۳ - جادوی هنر عروسکی: نمایش عروسکی نه تنها خاص کودک نیست، بلکه با وسعت امکاناتش به شیوه‌ای اعجاب‌انگیز، زبان گویای بزرگ‌ترهاست. در سراسر دنیا، سال‌هاست که جشنواره‌های عروسکی بین‌المللی، سازمان‌دهی می‌شوند و از اعتباری ویژه نزد نمایشگران عروسکی برخوردارند. این جشنواره‌ها از معتبرترین جشنواره‌های هنری دنیا هستند. نمایش عروسکی گریز از واقعیت نیست، بلکه به تماشاگزاردن یک واقعیت جادویی است. عروسک‌ها می‌توانند در صحنه پرواز کنند، می‌توانند ناگهان غیب شوند، اندام‌هایشان ناگهان از هم جدا شود و دوباره به هم وصل شود. آنها می‌توانند همچون کِش، دراز و کشیده شوند یا همچون ذره‌ای کوچک در فنجانی جای بگیرند. می‌توانند... نمی‌خواهید این جادو را امتحان کنید؟!

۴ - اشکال اصلی عروسک‌ها به زبانی ساده: الف - عروسک‌های دستکشی: کوچک هستند. سر عروسک در انگشت اشاره و دو دست آن در انگشت‌های شست و وسط جای می‌گیرند و حرکت داده می‌شوند. مناسب صحنه‌های کوچک و یا خیمه. ب - عروسک‌های باتومی: بزرگ‌تر هستند. سر توسط یک میله یا باتوم از داخل بدن، توسط یک دست کنترل می‌شود و دست دیگر بازی‌دهنده، میله‌های دو دست عروسک را هدایت می‌کند. ج - عروسک‌های نخ‌نخی: توسط نخ‌هایی که به قسمت‌های مختلف و مفاصل بدن عروسک وصل می‌شوند و از بالا به چوب (پسایی) وصل هستند، هدایت می‌شوند. د - عروسک‌های بونراکو: بونراکو نام عروسک‌های

ژاپنی است. این ها گاهی بزرگ هستند و توسط دو نفر هدایت می شوند، یک نفر سر و یک دست و دیگری دست دوم و بدن را هدایت می کند. معمولاً در صحنه های بزرگ مورد استفاده قرار می گیرند + انواع دیگر عروسک...

۵- ذکر این نکته ضروری است که بر صحنه آوردن نمایشی که تخیل و جادوی آن تماشاگر را محسوس خود سازد، نیاز به خلاقیت کارگردان و نوآوری گروه دارد. امید آنکه این نمایش نامه ها کمکی باشند برای نزدیک شدن ذهن و روح علاقمندان به دنیای عروسکی، البته با کمک بزرگ ترها.

در ذیل کتاب نمونه هایی از کارهای عروسکی معروف جهان با ذکر چند کتاب مرجع درباره ی هنر عروسکی آورده شده است.

۱- هنر عروسکی نوشته: بیل برد ترجمه: جواد ذوالفقاری انتشارات جهاد دانشگاهی

۲- ورودی به قلمرو شبه عروسکها و نمایش های عروسکی نوشته: بهروز غریب پور انتشارات مرکزی هنرهای نمایشی

۳- نمایش در ایران نوشته: بهرام بیضایی انتشارات مرکز هنرهای نمایشی

۴- دنیای گسترده نمایش عروسکی ترجمه و تلمیض: بهروز غریب پور انتشارات جهاد دانشگاهی

۵- آموزش نمایش عروسکی نوشته: منصور پاکبین انتشارات اینا

والسلام



شخصیت‌های عروسی:

مریم

مادر

صدای پدر

پاک‌کن

تراش

قیچی

مانیتور

ماوس

خودکار

مداد

روان‌نویس

نوع عروسک‌ها:

باتومی (میله‌ای)

اتاقی است با تزیینات خاص اتاق یک جوان. در انتهای صحنه در گوشه سمت راست یک تخت خواب. روبرو در وسط صحنه یک ساعت پاندول دار نسبتاً بزرگ و در سمت چپ در انتهای یک پنجره کوچک که پرده آن کنار زده شده است. در جلو تقریباً در وسط صحنه، یک میز تحریر بزرگ که روی آن یک مانیتور، لوازم التحریر (خودکار - مداد - پاک‌کن - تراش - روان‌نویس و جاسوزنی و...) دیده می‌شود میز روی صحنه طوری قرار گرفته است که تماشاچی به راحتی روی میز را می‌بیند. کنار میز، تلفن روی میز کوچکتری قرار دارد.

همه چیز در اتاق بسیار مرتب است و همه چیز در سر جای خود قرار دارد و مشخص است صاحب اتاق بسیار مرتب و منظم است.^۱ از بیرون صحنه، صدای زنگ خانه شنیده می‌شود. صدای چند قدم.

صدای مادر: کیه؟... بله بیا تو.

/ صدای در بازکن شنیده می‌شود و صدای چند قدم آهسته. /

صدای مریم: (با لحن آرام و متین) سلام مامان.

صدای مادر: سلام دخترم (با کمی تردید و تعجب) حالت

خوبه؟ چیزی شده؟

صدای دختر: نه. نه... فقط یه کمی خسته‌ام. گرما زده شدم.

۱. پیشنهاد: صحنه مربوط به پدر و مادر مریم می‌تواند در گوشه دیگری از صحنه طراحی شود. در آن صورت می‌توان به جای استفاده صرف از صدا از حرکت عروسک‌ها هم سود برد.

صدای مادر:

بشین الان برات چیزی می یارم بخوری.

صدای مادر:

(از فاصله دورتری به گوش می رسد) راستی

کارنامه ات رو گرفتی؟!

دختر:

(با لحن ترسیده) چی؟

صدای مادر:

کارنامه ات رو گرفتی؟ مینا دوستت زنگ زده بود

و گفت امروز کارنامه ها رو می دن.

صدای دختر:

(با صدای ضعیف مثل ناله) من. من. خبر

نداشتم... سرم خیلی درد می کنه. برم بخوابم.

صدای مادر:

بیا اینو بخور.

صدای دختر:

نه. نه نمی خوام.

/ صدای باز شدن در اتاق. دختر وارد اتاق می شود. روی تخت

فرو می ریزد. چند لحظه سکوت. صدای زنگ تلفن شنیده می شود.

دختر قصد دارد گوشی تلفن را بردارد اما صدای مادر بیرون از

اتاق شنیده می شود. /

صدای مادر:

الو بفرمایید... سلام مینا جون... آره همین الان

رسید... سرش درد می کند. رفت که بخوابد...

بذار ببینم بیداره یا نه. گوشی.

صدای مادر:

(بلندتر از قبل) مریم. مریم بیداری؟

مریم:

(دستپاچه) بعله مامان بیدارم.

صدای مادر:

گوشی رو بردار دوست مینا است.

مریم به سمت تلفن می‌رود و کتابی که در دست دارد روی میز کنار مانیتور می‌گذارد و گوشی تلفن را برمی‌دارد.

مریم: سلام... تویی... من... معلومه دیگه (با تمسخر)
 بهتر از این نمی‌شم... (با وحشت) هیس... یه دقیقه ساکت باش. گوشی.

گوشی تلفن را کنار تلفن می‌گذارد و نوک پا و آرام به بیرون صحنه می‌رود بعد از چند لحظه آرام وارد اتاق می‌شود و در را می‌بندد و گوشی را دوباره برمی‌دارد.

مریم: خیلی خوب خیالم راحت شد. فکر می‌کردم مادرم داره گوش می‌ده... نه تو آشپزخونه است... آره می‌دونم از این کارا نمی‌کنه، اما خوب ترسیدم... از چی؟ می‌دونی اگه بفهمند من (با صدای پایین‌تر از قبل) تجدیدی آوردم چکارم می‌کنند. پوست از سرم می‌کنند... نمی‌دونم چکار کنم من که ازشون خیلی می‌ترسم... دارم دیوونه می‌شم... خیلی فکر کردم، فهمیدم چکار کنم... چی... من... من می‌خوام از خونه برم... (گوشی رو از گوشش دور می‌کند) چرا داد می‌زنی... اگه تو هم وضع منو داشتی همین کارو می‌کردی... (گریه می‌کند)... نه فایده نداره... اگه

منو با حرفشون نکشن من خودم دق می‌کنم...
 الان تنها فکری که به عقلم می‌رسه همینیه. یادت
 نیست پارسال نسترن همینجوری شد و بعد از
 چند روز مادر و پدرش با هزار تا معذرت‌خواهی
 و کادو و جایزه آوردنش خونه... نه... می‌دونم من
 مثل نسترن نیستم اما تو بگو چه کار کنم... حرف
 گوش نمی‌کنن. مثل همیشه عقل من به هیچی
 نمی‌رسه...

صدای مادر: مریم خوابی یا هنوز داری حرف می‌زنی؟
 دختر: (با شتاب) فعلاً خدا حافظ.

اگوشی تلفن را با شتاب می‌گذارد و با سرعت روی تخت دراز
 می‌کشد و خود را به خواب می‌زند. صدای در اتاق که باز می‌شود،
 اما مادر دیده نمی‌شود.

صدای مادر: خوابی؟... خیلی خوب.

در اتاق بسته می‌شود و صدای دور شدن قدم‌هایش. دختر بعد از
 چند لحظه از رختخواب بلند می‌شود، می‌نشیند، می‌ایستد، در اتاق
 راه می‌رود، به کنار پنجره می‌رود و چند لحظه می‌ایستد. دوباره
 برمی‌گردد و روی تخت می‌نشیند، شروع می‌کند به جویدن
 ناخن‌هایش. کلافه است. دوباره از جا بلند می‌شود، چند قدمی در
 اتاق راه می‌رود. تمام حرکات و اعمالش همراه با اضطراب و نگرانی
 است. به کنار میز می‌آید. با قلم و کاغذهای روی میز بازی می‌کند.

پشت میز می‌نشیند، با احتیاط کتابی که کنار مانیتور گذاشته، برمی‌دارد و از لای آن کارنامه‌اش را در می‌آورد و نگاه می‌کند گریه‌اش می‌گیرد و آرام می‌گیرد. کارنامه را دوباره لای کتاب گذاشته کنار مانیتور می‌گذارد. قلم و کاغذی برمی‌دارد و سعی می‌کند چیزی بنویسد. چند بار می‌نویسد و خط می‌زند. کباغذ را مجاله می‌کند و توی سطل می‌اندازد و دوباره می‌نویسد. به سختی و مکث و گریه چند خطی می‌نویسد، از بیرون صدایی شنیده می‌شود. /

صدای پدر: سلام. مریم کجاس.

صدای مادر: سلام. سرش درد می‌کرد، رفته خوابیده.

صدای پدر: کارنامه‌اش را گرفت.

/ مریم به سمت رختخواب می‌رود و خود را به خواب می‌زند. /

صدای مادر: نمی‌دونم فعلاً که حالش خوب نیست. حرفی هم نزد.

صدای پدر: (با خنده) نکند دسته‌گلی به آب داده؟! /

صدای مادر: خدا نکند. هرگز... بیا برویم اون اتاق شام حاضره.

صدای پدر: پس مریم چی؟ برم بیدارش کنم؟

صدای مادر: (دورتر از قبل) اون بخوابه بهتره. بیا غذا سرد می‌شه.

/ صدای قدم‌های پدر و مادر که دور می‌شوند.

دختر در رختخواب چند غلطي می‌زند و آرام آرام به خواب می‌رود. از پنجره شب دیده می‌شود. همه جا ساکت می‌شود و فقط صدای تیک تاک ساعت شنیده می‌شود. پاندول ساعت که تا به حال بی حرکت بوده است به حرکت درمی‌آید. ساعت دوازده ضربه می‌زند سپس آرام می‌شود. صدای پیچ آرامی به گوش می‌رسد. صدا از سمت میز است. مانیتور خود به خود روشن می‌شود. "موس" به حرکت درمی‌آید و مثل یک موش روی میز حرکت می‌کند.

مانیتور:

(با صدای ماشیننی) شب بخیر. بیدار شین.

/ صدای خمیازه بلندی شنیده می‌شود. "مداد" روی میز می‌آید و خمیازه دیگری می‌کشد.

مداد:

آخه خسته شدم از بس بی حرکت بودم. خمیازه می‌کشد و خود را از عقب خم می‌کند.

موس:

(با صدای زیر) بیدار شین. بیدار شین خیلی کار داریم. زود باشین. زود باشین.

/ و به مداد، خودکار، پاک‌کن، روان‌نویس، تراس روی میز ضربه می‌زند. خودکار از روی میز روی زمین می‌افتد.

خودکار:

(از پایین میز با عصبانیت) ای موش لعنتی چکار می‌کنی؟ چرا منو پرت می‌کنی؟! موس (همچنان که روی میز می‌چرخد و به حرف کسی توجه ندارد)

زود باشین. زود باشین. (پاک‌کن که جلوی موس
قرار دارد و سعی می‌کند از جلوی موس کنار برود
اما هر طرف که می‌رود موس دنبالش می‌آید).

پاک‌کن: (عصبی و کلافه) ... آرام باش. چی شده؟ چرا
اینقدر دیوونه بازی در میاری؟!

موس: زود باشین. زود باشین.

تراش: (با صدای ریز و کشیده) چی رو زود باشیم؟!
چی شده. حرف بزن اینقدر شلوغ نکن.

مانیتور: آروم باشید. آروم باشید. باید آرامش خودمون رو
حفظ کنیم. باید به مریم کمک کنیم.

مداد: تراش. پاک‌کن. روان‌نویس (با هم):

چی؟! به مریم کمک کنیم. چی شده؟

/ مداد از میز پایین می‌پرد و به سراغ مریم می‌رود و سریع روی
میز برمی‌گردد. /

مداد: (با تعجب) اون که چیزی اش نیست. راحت و
آروم خوابیده.

خودکار: (از پایین میز) شاید مریض شده!

پاک‌کن: این که زیاد مهم نیست. من حاضرم چرکاشو پاک
کنم، انوقت سر حال می‌یاد و حالش خوب می‌شه.

مانیتور: خودتون را لوس نکنید. به کمی عاقل باشید.
مشکل اون خیلی بزرگتر از اینهاست.

تراش: پس زودتر بگو چی شده، اینقدر روح ما رو خراش نده.

مانیتور: اگه به قسمت چپ من نگاه کنید، یک کتاب ریاضی ۲ می بینید.

/لوازم التحریرها دور کتاب جمع می شوند و خودکار به بالای میز می آید./

مانیتور: حالا اگر کتاب را باز کنید، لای صفحه ۳۳ و ۳۴ یک برگ کاغذ پرینت شده قرار دارد. لوازم التحریرها با کمک یکدیگر کتاب را باز می کنند و کاغذ را پیدا می کنند و شروع می کنند به خواندن.

خودکار: فکر می کنم این کارنامه باشه، درسته؟!

مانیتور: آفرین درست فهمیدی. این کارنامه است.

مداد: آفرین مریم. همه نمره هاش خوب شده... عالی... جز.

تراش: جز ریاضی!

مانیتور: درسته. درس ریاضی یک نمره کم آورده و باید دوباره امتحان بده.

/لوازم التحریرها همگی سکوت می کنند و به یکدیگر نگاه می کنند./

خودکار: خوب حالا مگه چی شده. دوباره امتحان می ده.

مریم خیلی باهوشه. حتماً قبول می شه. من می دونم چه مسئله هایی می تونه حل کند.

مانیتور: نه. به این سادگی هم نیست.

پاک کن: چرا به این سادگی نیست. خوب اون همه

نمره هاش خوبه، این به اونا در.

مانیتور: کله پوک ها. عاقل باشید. مریم از اینکه پدر و

مادرش بفهمند، می ترسه. از اینکه اونها تنبیه اش کنند و خیلی چیزهای دیگه، اون می خواد...

روان نویس: اون می خواد چی؟!

مانیتور: می خواد از این خونه بره.

همه اشیا: (با همدیگر) چی؟!

پاک کن: (عصبی می خندد) ها. ها. اشتباه می کنید. مریم

از این کارا نمی کند.

مانیتور: چرا. اون می خواد از اینجا بره. سمت راست من

نامه ای است که برای مادر و پدرش نوشته.

/ خودکار نامه را برمی دارد و شروع می کند به خواندن. روان نویس هم در کنار او قرار می گیرد و زیر لب زمزمه می کند. /

روان نویس: (با وحشت) اون نوشته از این خونه می ره. یعنی

چی؟ یعنی کجا می خواد بره؟



- مداد: خوب ما باید چکار بکنیم؟!
 پاک‌کن: (یکباره از خوشحالی بالا و پایین می‌پرد) من فهمیدم. من فهمیدم.
 مانیتور: چی رو فهمیدی؟
 پاک‌کن: نمره ریاضی رو از کارنامه پاک می‌کنیم.
 خودکار: (خوشحال) آره. فکر خوبیه.
 تراش: بهتر از این نمی‌شه.
 روان‌نویس: پس چرا معطلید. زود باشید.

/ پاک‌کن. خودکار. روان‌نویس. مداد و تراش "کارنامه" را برمی‌دارند و به وسط میز می‌آورند. کنارهای کارنامه را محکم می‌گیرند و پاک‌کن شروع می‌کند به پاک کردن. /

- خودکار: زود باش. فشار بده. بیشتر.
 پاک‌کن: (همینطور که مشغول پاک کردن است با صدای خسته) دیگه بیشتر از این نمی‌تونم. اما اصلاً پاک نمی‌شه.
 مانیتور: خودتون را خسته نکنین. این کارنامه پرینت است. با پاک‌کن پاک نمی‌شه.
 / پاک‌کن و دیگر لوازم التحریرها کارنامه را رها می‌کنند و پاک‌کن خسته به گوشه‌ی می‌افتد. /
 پاک‌کن: (نفس نفس زنان) خوب چی کار باید بکنیم! ما باید یه کاری بکنیم.



اشیا ساکت شده و روی میز پراکنده می‌شوند. روان‌نویس به پایین میز می‌رود. چند قدمی می‌زند و مکشی می‌کند. /

روان‌نویس: (با خوشحالی) فکری به خاطر می‌رسید، صبر کنید.

/ به به گوشه صحنه می‌رود، دیگر اشیا به لب میز می‌آیند و به جهت خروج روان‌نویس نگاه می‌کنند. صدای به هم خوردن قیچی به گوش می‌رسد. روان‌نویس همراه قیچی به روی صحنه می‌آید. /

روان‌نویس: (نفس نفس می‌زند) قیچی.

/ دیگر اشیاء اول تعجب می‌کنند و سپس هورا می‌کشند. روان‌نویس به پایه میز می‌رسد و هر چه تقلا می‌کند نمی‌تواند قیچی رو با خود بالا ببرد. /

خودکار: صبر کن. الان می‌یام کمکت.

/ به سمت جا سوزنی می‌رود و آنرا برمی‌گرداند و زنجیری از گیره‌های کاغذ درست می‌کند و از میز آویزان می‌کند قیچی خودش را به گیره‌ها می‌آویزد و همه اشیاء کمک می‌کنند و قیچی را بالای میز می‌کشند. قیچی وقتی بالای میز می‌رسد با باز و بسته شدن و به هم زدن تیغه‌هایش ریتم خاص و مبارزه‌جویانه‌ای ایجاد می‌کند و به سمت کارنامه حرکت می‌کند. همه اشیاء از جلو قیچی کنار می‌روند. به کارنامه که می‌رسد. تیغه‌هایش را محکم‌تر و سریع‌تر به

هم می‌زند کارنامه به خود می‌لرزد. قیچی تیغه‌های خود را باز می‌کند تا کارنامه را در دهان بگیرد. /

مانیتور: (با صدای بلندتر از قبل) چه می‌کنی؟

قیچی: (مکشی می‌کند و به سمت مانیتور برمی‌گردد)

معلومه دیگه از بین می‌برمش!

مانیتور: تو نمی‌تونی اونو از بین ببری.

قیچی: (می‌خندد) چرا خوب می‌تونم. فقط نگاه کن. (و باز تیغه‌های خود را باز می‌کند.)

مانیتور: صبر کن. این کارنامه فقط یک کاغذه، مثل همه

کاغذهای دیگه.

قیچی: (با لذت و شادی) من هم قیچی‌ام مثل همه

قیچی‌های دیگه، کاغذها رو خورد می‌کنم.

/ تیغه‌هایش را باز می‌کند. /

مانیتور: دست نگه دار. از بین بردن این کارنامه فایده‌ای

نداره. این نمره‌ها در حافظه کامپیوتر مدرسه

حفظ شده و می‌شه هزاران پرینت از آن گرفت.

هزاران کارنامه مثل این.

/ قیچی تیغه‌هایش رو به پایین می‌گیرد و به سمت مانیتور می‌رود. /

قیچی:

من که هیچ نمی فهمم تو چی می گی.

روان نویس:

(جلو می آید) یعنی اینکه با از بین بردن این

کارنامه باز هم کمکی به مریم نکردیم؟ و باز هم

تجدیدی اون معلومه؟!

مانیتور:

بله.

قیچی:

پس با این حساب کاری از من ساخته نیست. هر

وقت به من احتیاج داشتین، صدام کنید.

(تیغه هایش را می بندد و روی میز قرار می گیرد)

/ اشیاء ناامید روی میز پراکنده می شوند. پاندول ساعت شروع به

حرکت می کند و سه ضربه می زند. /

ساعت:

چیزی به صبح نمانده. زود باشید. زود باشید.

/ روان نویس بغض اش می ترکد و شروع می کند به گریه کردن.

خودکار کنار او می رود و دلداریش می دهد. /

خودکار:

(مهربان) آرام باش. همه چیز درست می شه.

روان نویس:

(با گریه) چه جوری؟ چه جوری؟ اگه مریم بره

چی؟ تکلیف ما چی می شه؟

خودکار:

(با وحشت) نه. نه اون نمی ره. یعنی کجا

می خواد بره؟

تراش:

(غمگین) ولی اون نوشته که می خواد بره. من

دلم براش خیلی تنگ می شه.

پاک‌کن:

(با افسوس) کاش می‌شد اون روز امتحان را از روزهای زندگی مریم پاک کنم.

روان‌نویس:

یادمه اون، روز امتحان سخت مریض بود و به سختی می‌تونست چشماشو باز نگه داره و درس بخونه.

خودکار:

آره منم خوب یادمه. من چند بار سر جلسه امتحان از دستش افتادم زمین. انگشتاش داغ داغ بود و حسابی گرم شده بود.

مداد:

حتی حال نداشت منو درست بتراشه و هی نوکم می‌شکست.

روان‌نویس:

یادمه اون روز، معلم‌ش به مریم گفت، اگه حالت خوب نیست برو خونه بعداً بیا. اما او نرفت (گریه‌اش شدید می‌شود)

مانیتور:

خیلی خوب، بسّه دیگه. بهتره کاری انجام بدیم. نزدیکی صبحه.

روان‌نویس:

(عصبانی) مگه کاری از دست ما بر می‌یاد؟!

مانیتور:

آره. هنوز یک کار هست که می‌تونیم انجام بدیم.

همه اشیاء:

چه کار؟!

/ و به دور مانیتور جمع می‌شوند /

مانیتور:

صبر کنید. ما نمی‌تونیم کارنامه اونو از بین ببریم.

به زودی پدر و مادرش با خبر می‌شن.

مداد:

همون چیزی که مریم ازش وحشت داره.



روان‌نویس: و از این وحشت می‌خواد از اینجا بره.
 مانیتور: ما باید اونو منصرف کنیم.
 خودکار: چه جوری؟!
 تراش: (با خوشحالی) ما می‌توانیم در اتاق رو قفل کنیم
 که اون نتونه بره.
 پاک‌کن: آره فکر خوبیه.
 روان‌نویس: پس بیاین کمک کنیم درو قفل کنیم.
 خودکار: بیا با هم صندلی رو هل بدیم جلو در، فقط آرام و
 بی صدا.

/ همگی به پایین می‌پرن و سعی می‌کنند صندلی را به حرکت
 درآورند. /

مانیتور: (عصبی) بس کنید. دست از این فکرهای ابلهانه
 بردارید.
 روان‌نویس: خوب ما باید هر طوری شده به اون کمک کنیم.
 مانیتور: این راهش نیست.
 خودکار: (عصبانی) پس راهش چیه عقل کل!
 مانیتور: بیایید بالا. تا برای شماها بگم.

/ اشیاء به یکدیگر نگاه می‌کنند و از سر ناچاری به روی میز
 می‌روند و دور مانیتور جمع می‌شوند. /

مانیتور:

ما نمی‌تونیم کارنامه را از بین ببریم. اما می‌تونیم
نامه مریم رو از بین ببریم و یک نامه دیگر برای
پدر و مادرش بنویسیم. (مکث) نامه دیگری که همه
واقعیت‌های روز امتحان را براشون توضیح بده.
(هیجان‌زده) آره می‌تونیم بنویسم که مریم موقع
امتحان چقدر مریض بوده.

روان‌نویس:

خودکار: (با قدرت) و به مادرش بگیم اگر اصرار اون نبود،
مریم باید چند روزی تو خونه استراحت می‌کرد.
پاک‌کن: تازه می‌تونیم به یاد پدر و مادرش بیاریم که
همیشه مریم نمره‌های خوبی داشته.

مانیتور: آره همه اینها را بنویسید. قیچی. قیچی. بلند شو.

/ قیچی از جا بلند می‌شود و صاف جلوی مانیتور می‌ایستد. /

قیچی:

بله قربان.

/ خودکار و روان‌نویس و مداد، نامه مریم را می‌آورند جلو و قیچی
با سرعت نامه را ریز ریز می‌کند. دیگر اشیاء خوشحال بالا و پایین
می‌پرند و خرده‌های کاغذ را به هوا می‌ریزند و خوشحالی می‌کنند. /

مانیتور:

وقت کمه خودکار. تو شروع کن به نوشتن. هوا
داره روشن می‌شه.

/ خودکار در جا شروع می‌کند به نرمش کردن (بالا و پایین رفتن) /



مانیتور:

من دیکته می‌کنم تو بنویس... آماده‌ای؟!

خودکار:

(خوشحال) آماده آماده‌ام.

مانیتور:

(صداشو صاف می‌کند) پدر و مادر عزیزم. من از

همه زحمات شما ممنون هستم و متأسفم که

نتوانستم جبران کنم. اما قبل از هر چیزی باید

واقعیت‌هایی را...

/ صدای تیک تاک ساعت روی صدای مانیتور را می‌گیرد و صدای
مانیتور شنیده نمی‌شود. همه اشیاء دور نامه جمع شده‌اند و منتظر
تمام شدن آن هستند. نامه تمام می‌شود. صدای ضربه‌های ساعت
شنیده می‌شود. مریم در تخت غلتی می‌زند، اشیاء وحشت می‌کنند
و روی میز می‌افتند. مریم دوباره به خواب می‌رود. اشیاء یک به
یک بلند می‌شوند. /

مانیتور:

تا دیر نشده باید این نامه را به مادر مریم
برسونیم.

خودکار:

چه جوری؟

مانیتور:

ساده است، کمک کنید آن را از زیر در بیندازید
بیرون اتاق. سریع ... سریع تر.

/ روان‌نویس نامه را پایین میز می‌اندازد و مداد و خودکار به پایین
میز می‌روند نامه را برمی‌دارند و به سمت در می‌روند و نامه را از
زیر در به بیرون اتاق می‌اندازند. /

پاک‌کن:

تازه می‌تونیم به یاد پدر و مادرش بیاریم که همیشه مریم

نمره‌های خوبی داشتند.

مانیتور: آره همه اینها را بنویسید. قیچی. قیچی. بلند شو.

/ قیچی از جا بلند می‌شود و صاف جلوی مانیتور می‌ایستد. /

قیچی: بله قربان.

/ خودکار و روان‌نویس و مداد، نامه مریم را می‌آورند و جلو قیچی با سرعت نامه را ریز ریز می‌کند. دیگر اشیاء خوشحال بالا و پایین می‌پرند و خرده‌های کاغذ را به هوا می‌ریزند و خوشحال می‌کنند. /

مانیتور: وقت کمه خودکار. تو شروع کن به نوشتن. هوا داره روشن می‌شه.

/ خودکار در جا شروع می‌کند به نرمش کردن (بالا و پایین رفتن) /

مانیتور: من دیکته می‌کنم تو بنویس... آماده‌ای؟!

خودکار: (خوشحال) آماده آماده‌ام.

مانیتور: (صداشو صاف می‌کند) پدر و مادر عزیزم. من از همه زحمات شما ممنون هستم و متأسفم که نتوانستم جبران کنم. اما قبل از هر چیزی باید واقعیت‌هایی را...

/ صدای تیک تاک ساعت روی صدای مانیتور را می‌گیرد و صدای مانیتور شنیده نمی‌شود همه اشیاء دور نامه جمع شده‌اند و منتظر تمام شدن آن هستند. نامه تمام می‌شود. صدای ضربه‌های ساعت شنیده می‌شود. مریم در تخت غلغلی می‌زند، اشیاء وحشت می‌کنند و روی میز می‌افتند. مریم دوباره به خواب می‌رود. اشیاء یک به یک بلند می‌شوند. /

مانیتور: تا دیر نشده باید این نامه را به مادر مریم برسونیم.

خودکار: چه جوری؟

مانیتور: ساده است کمک کنید آنرا از زیر در بیندازید بیرون اتاق.



سریع سریع تر. روان نویس نامه را پایین می اندازد و مداد و خودکار به پایین میزند می روند نامه را برمی دارند و به سمت در می روند و نامه را از زیر در به بیرون اتاق می اندازند.

همگی نفس راحتی می کشند. اتاق را مثل اولش تمیز و مرتب می کنند و هر کدام سر جای خودش می رود. مانیتور خاموش می شود. دیگر هوا روشن شده است. از بیرون صدای پاشیده می شود. صدای پا آرام می شود و پشت در اتاق می ایستد. مکث می کند و بعد از چند دقیقه در اتاق باز می شود. مادرکنار تخت مریم می آید و با مهربانی او را نوازش می کند. مریم از خواب می پرد و با وحشت خودش را کنار می کشد.

مادر: نترس عزیزم، چیزی نیست که تو بخوای از بابتش نگران باشی.

مریم: ولی من... من...

مادر: می دونم، من نامه تو خوندم.

مریم: خوندید، ولی قرار نبود، من نمی خواستم که حالا شما اونو بخونید.

مادر: آگه نمی خواستی چرا اونو بیرون در اتاق انداخته بودی.

مریم: من؟! ولی این غیر ممکنه.

مریم روی کتابش را نگاه می کنه. نامه اونجا نیست. وحشت می کنه. نامه را از مادرش می گیرد و می خواند. کم کم آرامش پیدا می کنه و خودش را در آغوش مادر می اندازد.

مادر: می خوام بدونی هر اتفاقی که بیافته بازم تو دختر عزیز مایی.



مؤسسه فرهنگی
مفادی تربیت

شابک ۹۶۴-۳۴۸-۳۳۵-۵

ISBN 964-348-335-5